

## فهرست مطالب

|     |  |
|-----|--|
| ۱۱  | پیشگفتار.....                            |
| ۳۸  | دییاجهی شاهنامه.....                     |
| ۴۸  | پادشاهی کیومرث.....                      |
| ۵۰  | پادشاهی هوشنگ.....                       |
| ۵۳  | پادشاهی طهمورث.....                      |
| ۵۵  | پادشاهی جمشید.....                       |
| ۵۹  | داستان ضحاک ماردوش.....                  |
| ۶۸  | پادشاهی فریدون.....                      |
| ۸۱  | پادشاهی منوچهر.....                      |
| ۱۰۰ | پادشاهی نوذر.....                        |
| ۱۰۶ | پادشاهی زو طهماسب.....                   |
| ۱۰۸ | پادشاهی گرشاسب.....                      |
| ۱۰۹ | پادشاهی کیقباد.....                      |
| ۱۱۲ | پادشاهی کی کاووس.....                    |
| ۱۳۰ | داستان رستم و سهراب.....                 |
| ۱۴۶ | داستان سیاوش.....                        |
| ۱۹۶ | کیخسرو [پادشاهی کیخسرو شصت سال بود]..... |
| ۲۰۲ | [گفتار اندر داستان فرود سیاوش].....      |
| ۲۰۶ | داستان بهرام گودرز.....                  |
| ۲۱۲ | داستان کاموس کشانی.....                  |

|     |  |
|-----|--|
| ۲۱۹ | داستان خاقان چین.....                          |
| ۲۳۰ | داستان رستم و اکوان دیو.....                   |
| ۲۳۲ | داستان بیژن و منیژه.....                       |
| ۲۴۵ | داستان دوازده رخ.....                          |
| ۲۶۱ | جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب.....               |
| ۲۹۴ | پادشاهی لهراسپ.....                            |
| ۲۹۹ | پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود.....          |
| ۳۱۳ | هفت‌خان اسفندیار.....                          |
| ۳۲۱ | رستم و اسفندیار.....                           |
| ۳۳۶ | آغاز داستان رستم و شغاد.....                   |
| ۳۴۸ | پادشاهی بهمن اسفندیار صد و دوازده سال بود..... |
| ۳۵۰ | پادشاهی همای چهارزاد.....                      |
| ۳۵۴ | پادشاهی داراب دوازده سال بود.....              |
| ۳۵۶ | پادشاهی دارای داراب چهارده سال بود.....        |
| ۳۶۱ | پادشاهی اسکندر.....                            |
| ۳۸۹ | گلایه از چرخ بلند.....                         |
| ۳۹۱ | پادشاهی اشکانیان.....                          |
| ۳۹۵ | ساسانیان.....                                  |
| ۴۰۵ | پادشاهی شاپور پسر اردشیر.....                  |
| ۴۰۶ | پادشاهی اورمزد شاپور.....                      |
| ۴۰۸ | پادشاهی بهرام اورمزد.....                      |
| ۴۰۹ | پادشاهی بهرام بهرام.....                       |
| ۴۱۲ | شاپور پسر شاپور.....                           |
| ۴۱۳ | بهرام شاپور.....                               |
| ۴۱۴ | یزدگرد شاپور.....                              |
| ۴۱۵ | پادشاهی بهرام گور.....                         |
| ۴۲۲ | پادشاهی یزدگرد.....                            |
| ۴۲۴ | پادشاهی قباد.....                              |
| ۴۲۶ | پادشاهی انوشیروان.....                         |
| ۴۴۳ | پادشاهی هرمزد.....                             |
| ۴۴۸ | پادشاهی خسرو پرویز.....                        |
| ۴۵۸ | پادشاهی شیرویه.....                            |

|     |  |
|-----|--|
| ۴۶۴ | پادشاهی اردشیر شیروی.....              |
| ۴۶۵ | پادشاهی فرآیین (گراز) و پوران دخت..... |
| ۴۶۶ | پادشاهی آرم دخت.....                   |
| ۴۶۷ | پادشاهی فرخزاد.....                    |
| ۴۶۸ | پادشاهی یزدگرد.....                    |
| ۴۸۰ | فهرست منابع.....                       |



## پیشگفتار

دیرزمانی بود که موضوع مهم اخلاق و خصلت‌های رایج بین ما ایرانیان و تحولاتی که در این دهه‌ها در مجموع رفتار ما اتفاق افتاده، ذهن مرا به خود مشغول کرده بود. ورود به جزئیات و بیان پاره‌ای از نمونه‌ها غیرضروری است، چون همه به آن آگاهیم. برای من این پرسش مهم می‌نمود که در کشوری که پادشاهش در قدیمی‌ترین کتیبه‌ها و سنگ‌نوشته‌ها می‌گوید: «خداوند کشور مرا از خشکسالی و دروغ محافظت کن»، امروز راستی و راست‌گفتاری چقدر ارج و منزلت دارد؟ کشوری که روزگاری شعار اصلی‌اش پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک بوده است، امروز مردمانش در عمل چقدر به این شعارها پایبندند؟

از دیگر سوی معضلات موجود جامعه‌ی ما که بخش ملموس آن ناشی از توسعه‌نیافتگی است، چه میزان با اخلاق جامعه‌ی ما در ارتباط است؟ و این پرسش مهمی است. در دنیای امروز بیندیشیم که اخلاق در کشورهای توسعه‌یافته چگونه است و آیا بین اخلاق و توسعه و رشد اقتصادی ارتباط معناداری وجود دارد؟

از طرفی نوعی گرایش خاص به گذشته‌ی ایران، به‌خصوص در بین نسل جوان انکارناپذیر است و آثار و شواهد آن به شکل‌های مختلف دیده می‌شود و این گرایش ناشی از هر عامل یا عواملی باشد، صحیح یا ناصحیح، اگر با شناخت صحیح و اطلاع لازم انجام شود، به‌خصوص با ارزش‌های اخلاقی برای این مرز و بوم و مردم آن دستاوردهای خوبی خواهد داشت.

اما موضوع به این سادگی نیست که عده‌ای شتابان و بی‌تدبیر تنها راه رستگاری را در این بازگشت خام می‌دانند و به صرف سعی در حذف کلمات عربی و به جای «سلام»، «درود» و به جای «خداحافظی»، «بدرود» گفتن و امثال آن که گاهی در حد نزاع بر آن پای می‌فشارند، به دنبال حل معضل امروز ایران و ایرانی‌اند.

حقیقت‌گریزناپذیر این است که ایرانی امروز خاصه نسل جوان بین سه جریان فرهنگی؛ ایرانی بودن، مسلمان بودن (آن هم با غلبه‌ی شیعه بودن)، و در جهان مدرن بودن (مدرنیته) قرار گرفته است. هر کدام از این سه بعد آنقدر ریشه در گوشت و پوست و

خون ما دوانده است که تصور حذف هر کدام از آنها از محالات است و تأسف‌آور که عده‌ای این موضوع را راحت نمی‌پذیرند و این نگرانی وجود دارد که سعی و جهد بسیاری از بزرگان و دستداران ایران در توجه به ارزشهای باستانی و گذشته که مظهر آن رجوع به شاهنامه است، به سرانجام مقصود نرسد و نتواند یک جنبش اخلاقی را که مقدمه‌ی یک حرکت و عزم ملی است ایجاد کند. بنابراین آشنا کردن تک‌تک ایرانیان به روح شاهنامه خارج از ژست‌های معمول روشنفکرانه یا جنگ‌طلبانه یا نژادپرستانه یک وظیفه‌ی ملی است.

به‌راستی کدام کتاب بیشتر و بهتر از شاهنامه، این تک‌درخت ساحت ادبیات ایران بزرگ، با بیان داستان می‌تواند این همه قتل رفیع اخلاقی را بنمایاند؟ راستی و درستی را، پیمان‌نگه‌داشتن و وفاداری را، عشق را و مبارزه با ناپاکی، جهل و بیداد را؟ بی‌شک چنانچه به اندرزهای شاهنامه که رتبه‌ی اول را در ادبیات ما دارد عمل گردد، حاصل آن یک زندگی شاد و سالم خواهد بود.

نگارنده بر خلاف بیشتر کسانی که به شاهنامه توجه داشته‌اند و مطلبی نوشته‌اند و عنوان کرده‌اند که شاهنامه را از پدر و مادرشان آموخته‌اند و یا اولین بار در خانه با آن آشنا شده‌اند، متأسفانه تا ده سال پیش جز گاه و بی‌گاه و آن هم در حد عادی با شاهنامه بیگانه بوده، اما از عجایب روزگار این که کمتر به سوی خراسان رفته که بر مرقد حکیم فردوسی ادای احترام نکرده باشد و شاید نیرویی در درون او این جاذبه را نگه داشته تا سرانجام حدود یک‌دهه‌ی پیش با جمعی از دوستان پس از مطالعه‌ی چند اثر ادبی-تاریخی از جمله کتاب بی‌نظیر *تاریخ بیهقی*، کم‌کم به سوی *شاهنامه* کشیده شده است.

گاهی بی‌اختیار اشک می‌ریختم که ما از چه گنجینه‌ای غافل شده‌ایم یا غافل‌مان کرده‌اند و گاهی از غرور به سماع درمی‌آمدم که ملت ایران چه دُرّ یگانه‌ای را در اختیار دارد که در بین آثار ادبی جهان بی‌تردید از اولین‌هاست. حجم بالا و بی‌نظیر اشعار اخلاقی، به‌اضافه‌ی موقعیت زمانی فردوسی که بازار دین‌فروشی و خیانت پادشاهان و خودفروختگی آنها به خلفای نابکار عباسی و مجموعه‌ای از اطلاعات و دغدغه‌های اخلاقی این قوم و این روزگار و رنجی که فردوسی برای بیان این مطالب برده است، همه و همه دست به هم داد تا تصمیم بگیرم اشعار اخلاقی *شاهنامه* را در حد ممکن جمع‌آوری کنم، شاید پاسخی باشد برای آنچه در ابتدای این نوشتار به آن اشاره شد. اما کم‌کم به قول

بی‌هقی دریافتم که پهنای کار فراتر از این است، چرا که سراسر این کتاب حکمت و پند و اخلاق است و بیهوده نیست که بزرگان این قوم شاعر ملی ما را حکیم لقب داده‌اند و از طرفی از بیگانگی خودم با ظرایف و مسائل نهفته در *شاهنامه* بسیار متأسف می‌شدم و می‌دیدم که حجم زیاد *شاهنامه* یکی از دلایل گریز افراد از مطالعه‌ی آن شده است و خواستم تلفیقی بکنم از خلاصه‌ی کل *شاهنامه* با تکیه بر اشعار اخلاقی که هر خواننده‌ی ایرانی با خواندن آن نخست به‌طور اجمال با *شاهنامه* آشنا شود و سپس قطره‌ای از دریای بیکران حکمت آن را نیوشای جان کند.

در این اقیانوس بی‌بدیل در همه‌ی ابواب حکمت و عرفان و عدل و دوری از خباثت‌ها این قدر دُر و مرجان یافت می‌شود که خواننده را بسی به شگفتی وامی‌دارد تا جایی که عارف بزرگ امام احمد غزالی می‌گوید: همه‌ی حرف دین‌مداران در این شعر فردوسی خلاصه می‌شود و هیچ حرف دیگری بعد از این حرف نیست<sup>۱</sup> که فرموده است:

ز روز گذر کردن اندیشه کن      پرستیدن دادگر پیشه کن  
بترس از خدا و میازار کس      ره رستگاری همین است و بس

انصافاً اگر معنای اعجاز این باشد که کاری بکنی که دیگران از انجام آن عاجز باشند، بی‌شک *شاهنامه* یک معجزه است. اما این مطالب به این معنی نیست که هیچ نقدی بر *شاهنامه* وارد نیست که این مطلب در محل خود قابل بحث است و بی‌تردید هر کتابی هر چقدر هم اهمیت داشته باشد قابل نقد و بررسی است و ما در این نوشتار به دنبال جنبه‌های اثباتی این اثر بزرگ هستیم.

### نگاهی به زمانه‌ی فردوسی

فردوسی در زمانه‌ای زیسته که آثار حمله‌ی عرب همه‌ی هستی ملتی تاریخ‌ساز و متمدن را از بین برده و بی‌خردی و آز و حرص و طمع و نان به نرخ روز خوردن در گوشت و پوست مردم و خاصه حاکمان آن رخنه کرده است.

---

۱. امام احمد غزالی: «ای مسلمانان هرچه من در چهل سال از سر این چوب‌پاره (منبر) شما را می‌گویم فردوسی در یک بیت گفته است اگر بر آن خواهید رفت از همه مستغنی شوید.» سجاد آیدنلو، دفتر خسروان، ص ۲۲۲، به نقل از مرزبان‌نامه.

بدان گونه که سلطانی به نام اسلام و در پناه ولایت حکومت خلیفه‌ی عباسی بی‌محابا به همه‌ی دنیای آن روز اطراف ایران به‌عنوان جهاد حمله‌ور می‌شود؛ خون‌ها می‌ریزد و همه‌ی این کارها را به نام جهاد و در پوشش دین انجام می‌دهد و تعدادی شاعر و عالم به‌ظاهر دینی نیز برای تأیید خودش در دربار پرورش می‌دهد. تمام قیام‌های ایرانیان علیه اعراب متجاوز بر اثر بی‌تدبیری، یکی بعد از دیگری سرکوب شده است و به اسم شیعه‌کشی، هر ایرانی صاحب تفکر را بر دار می‌کشند. سلطان محمود افتخار می‌کند که من انگشت در جهان کرده تا رافضی پیدا کنم و خون او را بریزم.<sup>۱</sup> دستاورد حکومت بنی‌عباس برای مردم ایران بزرگ جز اسارت و بدبختی نبود و این ملت نجیب به اقتضای تمدن و نجابتش نمی‌توانست مثل آنها باشد.<sup>۲</sup> از طرفی تمام آمال و آرمانهای مشترک که ممکن است وحدت‌بخش یک ملت باشد و حتی زبان مشترک در حال نابودی کامل بود. اینک فردوسی این دهقان آزاده‌ی توسی که قطعاً از بندگان خاص خداست و از هوش و فراست بی‌نظیر برخوردار است، شاهد این اوضاع است و تمام سوابق و حتی زبان یک قوم تمدن‌ساز را در معرض نابودی می‌بیند. برای آشنایی با فضای آن روزگار بهتر است بازگشتی داشته باشیم به حمله‌ی اعراب به ایران و حوادثی که تا زمان فردوسی اتفاق افتاد.

### سألهای پایانی حکومت ساسانی

می‌دانیم که جنگ‌های خسرو پرویز با روم حدود بیست سال طول کشید. نتیجه‌ی ستیز و جنگ و دشمن‌تراشی، تضعیف روحیه‌ی ملی و بنیه‌ی اقتصادی کشور و نارضایتی عمومی است. شاید بتوان گفت یکی از علل راحتی حمله‌ی عرب بی‌اعتنایی و خستگی مردم از حکومت و اوضاع روزگار بود. به‌طوری‌که نوشته‌اند بعد از خسرو پرویز در دو سال حدود بیست شاه می‌آیند و می‌روند تا زمان یزدگرد سوم که مصادف با خلافت عمر است و بنا به دلایلی که به گمان نگارنده صرفاً دستیابی به منابع غنی اقتصادی بوده است، اعراب به ایران حمله می‌کنند. به شرحی که در تاریخ آمده و در خود **شاهنامه** نیز بدان پرداخته شده

۱. که من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده‌ام در همه‌ی جهان و قرمطی می‌جویم. خطیب رهبر، تاریخ بیهقی، جلد ۱، ص ۲۳۰.

۲. قومی که تمام عظمت کنونی خود را مدیون مردی است که به‌عنوان پیامبر در بین این مردم مبعوث شده است و اینک یکی بعد از دیگری فرزندان او را یا کشته‌اند و یا به سیاهچال‌ها انداخته‌اند و از اینکه عرب جاهلی را به پادشاهی جهان اسلام آن روز رسانده است، ذره‌ای سپاس ندارند.